



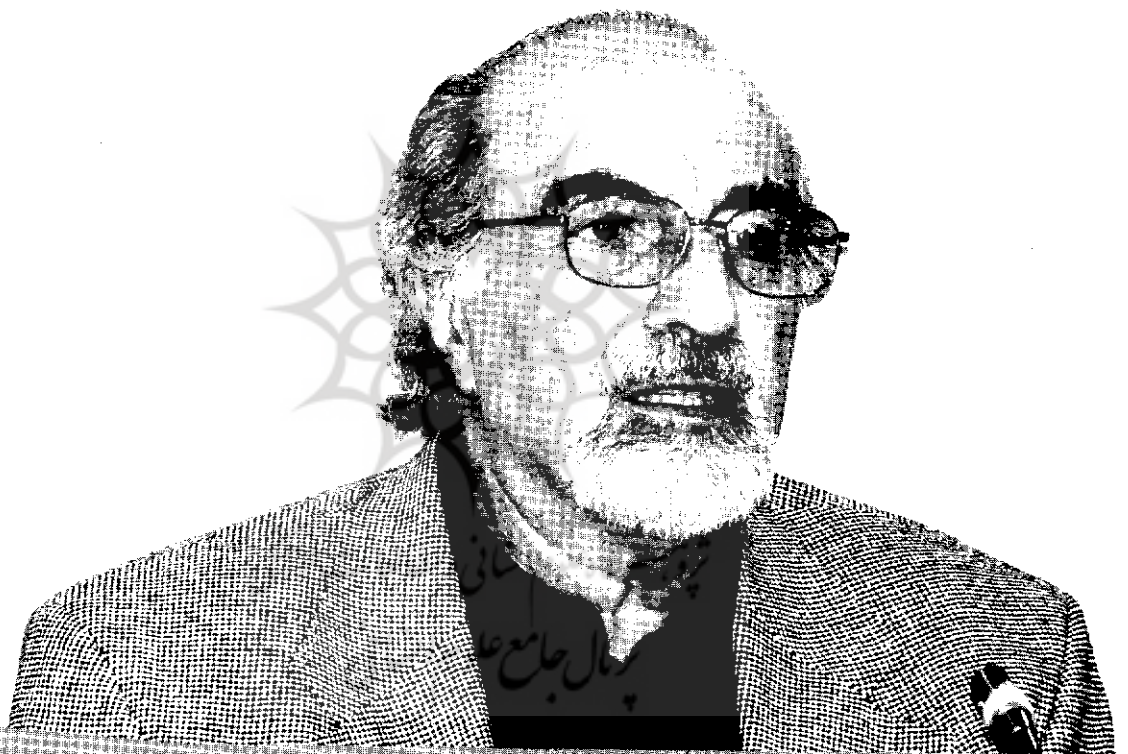
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

## کارنامه یک مترجم: فریدون بدره‌ای

و در چند حوزه، کارهایی را تألیف و ترجمه کرده‌اند. ابتدا با دو مجموعه داستان، کار نوشتن را آغاز کردند که در سال ۳۴ و ۱۳۳۳، این دو مجموعه منتشر شد. کتاب **ناشناخته** که شامل ۹ داستان بود و **دختری که مرد با دو داستان**. بعضی از این داستانها به زبان روسی ترجمه شده است. بخشی از کارهای دکتر بدره‌ای در حوزه تحقیق است که اولین کارشان در ۱۳۳۸ با عنوان **کوروش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق** به چاپ رسیده است. پژوهشهایی هم در حوزه **واژگان پایه کودکان دبستانی ایران** و **واژه‌نامه‌های بسامدی داستان رستم و سهراب** و **فرود فردوسی** انجام داده‌اند.

□ **محمدخانی**: فریدون بدره‌ای برای علاقه‌مندان به ادبیات، تمدن و فرهنگ اسلامی و کتابخوانان نامی آشناست. نزدیک به شصت کتاب از ایشان منتشر شده که اکثر آنها ترجمه است. دکتر بدره‌ای در ۱۳۱۵ در کرمانشاه متولد شدند. لیسانس ادبیات فارسی و فوق لیسانس و دکتری زبان‌شناسی دارند. پس از اخذ درجه دکتری، در فرهنگستان زبان ایران به کار مشغول شدند، مدتی رئیس پژوهشگاه واژه‌نامه‌های بسامدی و کتابخانه آن فرهنگستان بودند. سپس رایزن فرهنگی ایران در پاکستان و بعد از انقلاب مدتی رئیس کتابخانه ملی شدند. یک سال و اندی هم به عنوان استاد مدعو در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی تدریس کردند



اگر به دیده انصاف بنگریم، کارنامه دکتر بدره‌ای کارنامه‌ای پرپرگ و پرپراب است که بسیاری از کسانی که در این حوزه‌ها فعالیت دارند آشنایی با برخی از کتابها را امیون تلاشهای بدره‌ای هستند.

\*\*\*

■ **فریدون بدره‌ای:** همان طور که آقای محمدخانی گفتند من در رشته‌ها و زمینه‌های مختلفی تألیف و ترجمه کرده‌ام، و اگر می‌خواستم آنها را دسته‌بندی کنم شاید بهتر از آنچه ایشان گفتند نمی‌توانستم، از آنجا که درباره همه این آثار که فکر می‌کنم اگر ریز و درشت همه را محاسبه کنیم حدود شصت جلدی می‌شود،

کارهای ایشان را در حوزه ترجمه می‌توان به چند شاخه تقسیم کرد. در حوزه ادبیات، غیر از رمانهایی که ترجمه کرده‌اند، آثاری در حوزه نقد و نظریه ادبی که دو کتاب از پراب است. آثار دیگری چون **جامعه‌شناسی ذوق ادبی، ساخت رمان** و کتاب **رشد ادبیات اثر چادویک** که از مجموعه سه جلدی و به زبان انگلیسی است و جلد اول آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند.

بخشی از ترجمه‌های دکتر بدره‌ای در حوزه تاریخ و عقاید اسماعیلیه است که در ده سال اخیر این کارها چاپ شده است که کتاب **تاریخ و عقاید اسماعیلیه** از دکتر فرهاد دفتری برنده کتاب سال شناخته شد.

بحث و گفت و گو به جای خود حتی توصیف مختصر یک به یک نیز میسر نیست، در اینجا دوست دارم درباره چند کتاب که برای خود من از جهت تأثیری که در جامعه کتابخوان ایران، به ویژه جوانان دانشجو و محققان جوان داشته است بحث کنم، و آنها را برای کسانی که ندیده و نخوانده‌اند تا حدی معرفی کنم. از این چند کتاب یکی کتاب **ریخت شناسی قصه‌های پریان** اثر ولادیمیر یاکف لویچ پراب (۱۸۹۵-۱۹۷۰) و دیگری ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان از همین نویسنده است. کتاب **ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان** بنا بر آنچه خود پراب در رده‌ای که بر انتقاد کلود لوی - استراوس، جامعه‌شناس ساختگرایی فرانسوی بر کتاب **ریخت شناسی قصه‌های پریان** او نوشته است، دنباله یا متمم و جلد دوم کتاب ریخت‌شناسی محسوب می‌شود.

**ریخت شناسی قصه‌های پریان** که متن اصلی آن در ۱۹۲۸ چاپ شد، دومین اثر پراب و ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان هیچ‌همین اثر پراب است، هنگامی که من کتاب **ریخت‌شناسی قصه‌های پریان** را ترجمه کردم که در ۱۳۶۸ چاپ شد، هرگز گمان نمی‌کردم این همه تأثیرگذار باشد. جای خوش وقتی است که هر سالی که می‌گذرد می‌بینم اقبال محققان و دانشجویان رشته‌های ادبی و مردم‌شناسی و فولکلور به این کتاب افزون می‌شود.

امسال دانشجویی به من تلفن کرد که طرح پراب را در تجزیه و تحلیل ساختار قصه پریان بر ساختار داستانی **الهی نامه عطار** پیاده کرده و به نتیجه رسیده است، و از من می‌پرسید که آیا می‌شود فرمولهای پراب را به حروف و علائم فارسی نوشت یا نه. البته تأثیرگذاری اثر پراب در کشور ما شگفت‌انگیز نیست، زیرا کتاب پراب پس از آنکه در ۱۹۵۸ به زبان انگلیسی ترجمه شد، تجزیه و تحلیل ساختار پراب او دوره جدیدی در بررسی قصه‌های عامیانه در جهان آغاز نهاد. گفتنی است که پراب نخستین محقق نبود که به بررسی قصه‌های عامیانه پرداخت. پیش از او بسیاری از فولکلورشناسان و دانشمندان کشورهای مختلف بدین کار پرداخته بودند و پراب در مقدمه کتابش به پیشکسوتان خود اشاره می‌کند و می‌گوید چرا رده‌بندی قصه‌ها برحسب مقوله، مضمون، تم و نوع شناسای قصه‌ای از قصه دیگر نیست، و حتی فهرست قصه‌های آنتی آرن (آرنه) محقق فلاندی را که بعدها با تجدیدنظر استیبت تامپسن مبنایی برای نوع‌شناسی و دسته‌بندی قصه‌های عامیانه در سطح جهانی شد، به یاد انتقاد گرفت.

اندیشه اساسی در کتاب **ریخت‌شناسی قصه‌های پریان** این است که کثرت بیش از اندازه جزئیات قصه‌های پریان قابل تقلیل

به یک طرح واحد است و عناصر این طرح که تعدادشان سی و یک مورد است همیشه یکی هستند و همیشه با نظم خاصی در پی هم می‌آیند و بالاخره اینکه تنها هفت شخصیت مختلف در این قصه‌ها ظاهر می‌شوند.

پراب برای اینکه بتواند قصه را بر پایه عناصرسازهای آن تجزیه و تحلیل کند از مجموعه قصه‌های عامیانه روسی گردآوری آفاناسیف صد قصه را که در فهرست آرن (آرنه) بانوع قصه‌های شماره‌های ۳۰۰ تا ۷۴۹ تطبیق می‌کردند، اساس کار خود قرار داد. وی به زودی دریافت که قصه را بر اساس کارهایی که قهرمانان آن انجام می‌دهند می‌توان بررسی کرد. پراب کار و عمل شخصی از اشخاص داستان را از نظر اهمیتی که آن کار در جریان عملیات قصه دارد، خویشکاری نامید و قواعد زیر را در این باره به دست داد:

۱. خویشکاریهای اشخاص قصه عناصر ثابت و پایدار قصه هستند.

۲. شماره خویشکاریها در قصه‌های پریان محدود است (در مورد قصه‌های پریان روسی، ۳۱ خویشکاری).

۳. توالی خویشکاریها همیشه یکسان است.

۴. همه قصه‌های پریان از جهت ساختمان از یک نوع هستند. جالب این است که در همان اوان یک دانشمند و فولکلورشناس دیگر روسی به نام آ. ای. نیکی خروف (۱۹۲۸) مقاله‌ای در تحقیق ساختاری - ریخت‌شناختی قصه نوشت و مشاهدات جالب خود را در چند قانون ریخت‌شناختی خلاصه کرد:

۱. قانون تکرار عناصر پویای قصه؛

۲. قانون مرکز یا کانون؛

۳. قانون مقولات یا سازمان دستوری «پی‌رنگ» قصه؛

نیکی خروف عملیات یا خویشکاریهای قصه را بر پایه طرح ساختمان واژه تجزیه و تعریف کرده بود:

۱. اعمال پیشوندی که شمول زیادی دارند؛

۲. اعمال ریشه‌ای که تقریباً ثابت هستند؛

۳. اعمال پسوندی و تصریفی؛

وی در آنجا که می‌گوید خویشکاری و نقش قهرمان قصه تنها عنصر ثابت در قصه است، تقریباً به نظریه پراب نزدیک می‌شود. باری، هنگامی که کتاب **ریخت‌شناسی** در ۱۹۵۸، یعنی سی سال پس از انتشار آن به زبان روسی، به انگلیسی ترجمه و منتشر شد ملویل جیکوبس درباره آن نوشت «در تعجبم که اگر کتاب پراب در همان زمان که به زبان روسی انتشار یافت به انگلیسی هم منتشر می‌شد چه اثری بر روی نسل فولکلورشناسان غیرروسی

# کارنامه یک مترجم: فریدون بدره‌ا

نشست کتاب ۸۲، ۶، ۴ کتاب ماه ادبیات و فلسفه



بررسی تطبیقی نوعها (ژانرهای) ادبی که در کشورها و زبانهای گوناگون در دوره‌های مختلف تاریخ یافت می‌شود، به این پرسشها پاسخ گویند. علاوه بر این، چادویکها توجه داشتند که اگر بخواهند به نتیجه‌ی درستی برسند باید ادبیاتهایی را بررسی و مقایسه کنند که مستقل باشند، یعنی تحت تأثیر ادبیات دیگر قرار نگرفته باشند. لذا سعی کردند این گونه ادبیات را بیابند، و متوجه شدند که بسیاری از منظومه‌ها و اشعار و حتی متون منثور برای مدت قابل ملاحظه‌ای از طریق روایت شفاهی حفظ شده و بعداً به کتابت سپرده شده‌اند. لذا سعی کردند این روایات و ساختار شفاهی را از دل متون مکتوب بیرون کشند و نحوه‌ی تحول و بسط آن را نشان دهند. البته این کار در بعضی از ادبیاتها، مانند ادبیات منظوم پهلوانی روسی و یوگسلاوی، و آثار اقوام به قول چادویکها عقب مانده، مانند ادبیات شفاهی اقوام پلونیزیایی، و اقوام آفریقایی که این نوع ادبیات هنوز به کتابت در نیامده بود آسان تر می‌نمود.

البته ما این را می‌دانیم و همه‌ی محققان ادبی نیز نوشته‌اند که مردم و اقوام جهان پیش از آنکه خط یا خطهایی اختراع شود، هزاران سال شعر و روایت داشته‌اند که به صورت شفاهی نقل و سروده می‌شده است. حتی بسیاری از کتابهای دینی همچون وداها و اوستا و مانند آنها قرن‌ها در حافظه‌ی معتقدان بدانها بوده‌اند، و پس از آن به نوشتن درآمده‌اند. در سومر، بابل، و آشور ادبیات بسیار کهنی وجود داشته که به صورت شفاهی در جریان بوده تا بالاخره پس از اختراع خط به نوشتن درآمده است. چون روایاتی مانند حماسه‌ی گیلگمش، و داستان آفرینش، و داستان تموز نمی‌توانسته است با آن ساختار و زبان پرورده همزمان با اختراع خط به وجود آمده باشد. اما حتی پس از پیدایش خط و شیوع نوشتن و پیدایش ادبیات مکتوب، شعر و ادب شفاهی یکباره به فراموشی سپرده نشده و موازی با ادبیات مکتوب رسمی جریان داشته و به حیات خود ادامه می‌داده است. این سنت ادبیات شفاهی در

می‌گذشت. متأسفانه ترجمه‌ی آن در ۱۹۵۸ دیرآمدتر از آن بود که سرمشق قرار گیرد. اما اکنون که نیم‌قرنی از زمان ترجمه‌ی آن گذشته است می‌بینیم که برخلاف گفته‌ی جیکویس سرمشقی دلاویز برای فولکلورشناسان جهان شده است. کلود لوی - استراوس در ۱۹۶۰ کتاب پراب را مورد بررسی قرار داد و باستایش از آن سخن گفت، ضمن اینکه به علت تفاوت دیدش با پراب ایراداتی هم بر آن گرفت. الن داندس، فولکلورشناس معروف آمریکا اصول پراب را بر قصه‌های بومیان سرخپوست امریکای شمالی به کار بست و پیشنهادهایی در مورد اصلاح یا تغییر بعضی از اصطلاحات کرد.

در فرانسه ساختگرایی چون رولان بارت، گریماس، تودورف و کلودیرمون ریخت‌شناسی پراب را در چهارچوب دانش سمیوتیک مورد بررسی قرار دادند. متأسفانه در اینجا مجال آن نیست که درباره‌ی همه آثار که درباره‌ی دستاوردهای پراب و تجزیه و تحلیل آنها، و گسترش و اصلاح جرح و تعدیل نظریات او نوشته شده است بحث کنیم، لذا به همین مختصر قناعت می‌کنم و کسانی را که خواستار مطالب بیشتری در این زمینه هستند به مقدمه‌هایی که بر دو کتاب **ریخت‌شناسی قصه‌های پریان و ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان** نوشته‌ام حواله می‌دهم. پس اجازه بدهید به سراغ کتاب دیگری که آن هم به لحاظی وابسته به این میحث می‌شود، یعنی به میحث ادبیات شفاهی بروم. منظور من کتاب **رشد ادبیات اثر هکتور مونزو چادویک و نوراکرشاو چادویک** است که ترجمه‌ی جلد اول آن در ۱۳۷۶ به چاپ رسید.

هدف نویسندگان از نوشتن این کتاب که سه مجلد قطور و نزدیک به سه هزار صفحه را دربرمی‌گیرد آن بوده است که دریابند آیا اصولی کلی در رشد ادبیات در کار است، و اگر هست، آیا ردگیری این اصول امکان‌پذیر است یا نه، و کوشیده‌اند تا از راه

ایران هم وجود داشته و شاید هم از بین النهرین تأثیر برداشته است و انعکاس آن را دانشمندان حتی در کتیبه‌های هخامنشی و ساسانی و حتی داستانهای سغدی مشاهده کرده‌اند و خانم مری بویس، محقق و متخصص نامبردار دین و ادبیات زرتشتی معتقد است که دنباله این سنت ادبی شفاهی حتی تا دوره سامانی ادامه داشته است.

نویسندگان کتاب **رشد ادبیات** بر این باورند که اگر ما بتوانیم ادبیات شفاهی را در نقاط مختلف دنیا، در آنجاها که این ادبیات تحت تأثیر ادبیات کتبی رسمی قرار نگرفته است جمع‌آوری کنیم و برحسب موضوعات و مضمونها و ژانرهای ادبی با هم مقایسه کنیم شاید بتوانیم دریابیم که ادبیات چگونه پیدا شد و چگونه رشد کرده تا به این مرحله که امروز ما در جهان می‌بینیم رسیده است.

از آنجا که این کار یک کار تجربی بود و نقشه از پیش پرداخته‌ای برای آن وجود نداشت در طول تحقیق و بررسی اصلاحاتی در نقشه کار و طرح ارائه آن پدید آمد. به همین جهت می‌بینیم که ساختار جلد اول کتاب با جلد دوم و سوم تا حدی متفاوت است. در جلد اول که مربوط به ادبیات باستانی یونان و ادبیات قدیم اروپاست، چون ادبیات اقوامی که در این قاره می‌زیسته‌اند کم و بیش از یکدیگر تأثیر برداشته‌اند، مضمونها و موضوعها و ژانرهای ادبی در پی هم مورد بررسی قرار گرفته و هر کشوری جداگانه مطالعه نشده است، اما در مجلد دوم و سوم، هر کشوری یا قومی به صورت بخشی مستقل مطالعه شده است. در کتاب اول ادبیات یونانی، سلتی، اسکاندیناویایی، انگلوساکسون، ژرمنی و ایرلندی بررسی شده است.

به نظر نویسندگان ادبیات این کشورها یا اقوام تنها ادب قدیم اروپائی هستند که رشد یافته و روایات قابل ملاحظه‌ای از خود برجای گذاشته‌اند. در جلد دوم ادبیات شفاهی روسی، شعر شفاهی یوگسلاوی، ادبیات کهن هند و ادبیات باستانی عبری بررسی شده است. جلد سوم ادبیات شفاهی اقوام ترک و تاتار، ادبیات شفاهی اقوام پلوپونزیایی و ادبیات شفاهی پنج قوم افریقایی (حبشی‌ها، گالاها، طوارقها، یوروبا، و بانتوهای شمالی و دیاکهای دریا در برنئوی شمالی) مورد بحث قرار گرفته است. در پایان این مجلد محققان حاصل تحقیقات مفصل خود را چکیده‌وار در صد صفحه آورده‌اند.

کتاب **رشد ادبیات** در ۴۰-۱۹۳۶ انتشار یافت و در ۱۹۶۴ تجدید چاپ شد. در ۱۹۶۹ ویکتور زیرمونسکی عضو آکادمی علوم شوروی مطالب تازه‌ای بر بخش مربوط به اقوام ترک و تاتار بر آن افزود، و در نتیجه آن بخش به صورت کتابی مستقل به چاپ رسید.

هکتور چادویک، یکی از دو مؤلف کتاب **رشد ادبیات**، قبلاً کتابی نوشته بود به نام **عصر پهلوانی** که بررسی عمیق و جانانه‌ای است درباره اینکده در بعضی از اعصار، در تاریخ یک قوم و یا یک ملت شرایطی به وجود می‌آید که ادبیات حماسی و پهلوانی در آن عصر پدید می‌آید و می‌بالد. چادویک در کتاب **عصر پهلوانی** این شرایط را بررسی می‌کند. این کتاب با آنکه سالها از انتشار آن می‌گذرد هنوز یکی از مراجع کسانی است که درباره آثار حماسی و پهلوانی تحقیق می‌کنند. چادویک در کتاب **عصر پهلوانی** سعی

می‌کند که به این پرسشها پاسخ بدهد: (۱) آنچه عصر پهلوانی را به وجود می‌آورد چیست؟ آیا عصر پهلوانی یک پدیده صرفاً ادبی است یا می‌تواند باشد، یا الزاماً متضمن وجود برخی شرایط اجتماعی و سیاسی است؟ (۲) آیا وجود و حضور عناصر تاریخی در یک داستان پهلوانی امری اساسی است؟ (۳) آیا سخن گفتن از «آغاز» عصر پهلوانی صحیح و توجیه‌پذیر است؟ آیا اینکه می‌گوییم پیش‌تر از تاریخ معینی داستانهای پهلوانی وجود ندارد، معنایی بیش از این دارد که همه داستانهای پهلوانی قدیم تر گم شده و فراموش گشته‌اند؟ مثلاً در مورد ادبیات فارسی می‌توان پرسید که چرا بیشتر و بلکه تمام آثار حماسی مهم ما در حول و حوش عصر فردوسی پدید آمده است؟ این عصر چه خصوصیت و ویژگی‌ای داشته که این نوع ادبیات را می‌پرورانده است؟ موضوع عصر پهلوانی را برای این در اینجا مطرح ساختیم که



چادویکها در بررسی سه هزار صفحه‌ای خود از ادبیات بومی و شفاهی، در مورد هر ادبیاتی، هنگام بحث از آثار پهلوانی آن، سعی کرده‌اند که عصر و محیط پهلوانی آن را مشخص سازند، و از اینجا، راه را برای مطالعه تطبیقی روایات پهلوانی گشوده‌اند.

باری، در این گفت‌وگو پیوسته از ادبیات شفاهی سخن گفتیم، ولی اکنون که پای ادبیات و شعر حماسی و پهلوانی در میان است، جا دارد توضیحی درباره دو کاربرد مختلف از صفت «شفاهی» (oral) بدسیم. معمولاً وقتی سخن از شعر شفاهی یا روایت و ادبیات شفاهی می‌رود، آنچه متبادر ذهن می‌شود این است که شعر یا حکایتی در زمانی در جایی سروده شده یا گفته شده و سپس سینه به سینه به وسیله راویان و نقالان نقل شده تا اینکه بالاخره به نوشتن درآمده است، و همین که نوشته شد دیگر شفاهی محسوب نمی‌شود. اما وقتی می‌گوییم این شعر یا این داستان ساختار شفاهی دارد، مراد این است که شعر یا داستان مورد نظر ما گرچه مکتوب است دارای عناصر ساختاری‌ای است



که این عناصر از خصائص شفاهی سرایی است.

در شفاهی سرایی گوینده (composer) و سراینده (singer) و اجراکننده (performer) یکی است، یعنی اثر در حین اجرا خلق می‌شود، نه اینکه شاعری شعری بگوید، و دیگری آن را همراه با یک آلت موسیقی، یا بدون آن بخواند. دو محقق آمریکایی به نامهای رابرت لرد و میلمن پاری برای اثبات اینکه بعضی از آثار حماسی بزرگ جهان مانند **ایلیاد** و **اودیسه** هومر یا بیولف حماسه انگلیسی ساختار شفاهی دارند، به ضبط و بررسی و تحقیق درباره بیش از چند صد منظومه حماسی که هنوز در یوگسلاوی به صورت زنده و به وسیله سرایندگان یا سرودخوانانی که سواد نداشتند و خلق الساعه می‌گفتند و اجرا می‌کردند، پرداختند، و به این نتیجه رسیدند که ساختار این حماسه‌های شفاهی با ساختار **ایلیاد** و **اودیسه** هومر تطبیق

منظومه‌های کهن پهلوانی و حتی غیرپهلوانی به خصلت و ساختار شفاهی آنها پی برده‌اند. از جمله می‌توان از **بیولف**، **سرود رولان** و حماسه‌های قرون وسطی نام برد. مونرو این تحلیل را در مورد یکی از تعلقات سبع به کاربرد و نتیجه رضایت‌بخش گرفت. بنابراین وقتی کسی می‌گوید **شاهنامه** هم ممکن است ساختار شفاهی داشته باشد، چون این معنای خاص شفاهی بر همه کس روشن نیست زبان اعتراض گشوده می‌شود.

به یاد می‌آورم که وقتی خانم الگادویویدسن در نشست که در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی برگزار شده بود درباره اینکه **شاهنامه** هم ممکن است ساخت شفاهی داشته باشد، سخن می‌گفت محقق دیگری برای نقض گفتار او و اینکه منابع روایات فردوسی کتبی بوده‌اند متن منثوری از داستان بهرام چوبین و مطابقت آن را با **شاهنامه** خواند. حال آنکه سخن بر سر این نیست که برای یک داستان پهلوانی منابع کتبی وجود دارد یا ندارد، سخن بر سر ساختار شفاهی دانستن آن داستان است و این ساختار چنانکه گفتم اساسش بر فرمولها و مضامین (یا تمها) است. متأسفانه هنوز کسی از این جهت **شاهنامه** را تجزیه و تحلیل نکرده است، و یا اگر کرده من خبر ندارم، اما مضامین و تمها و تکرار آنها را کمابیش می‌توان از یک قرائت سطحی هم از **شاهنامه** به دست آورد، مانند انجمن کردن در دربار برای امر مهمی، نامه نوشتن، سخنوری کردن پهلوانان یا رجزخوانی آنها، توصیف جنگ افزارها، اسب و لباس پوشیدن پهلوان و مانند اینها. با این همه، لازم است که تجزیه و تحلیلی دقیق از تمام **شاهنامه** به عمل آید تا معلوم شود که در عصر پهلوانی ایران در سده‌های چهارم و پنجم هنوز این حال و هوای شفاهی سرایی و استشعار بر ساخت آن در فضا طنین انداز بوده است یا نه. خانم بویس معتقد است که این شیوه سرایش تا آن زمانها وجود داشته و بنده عرض می‌کنم که اگر کوری رودکی حقیقت داشته باشد، و این شعر او که:

رودکی جنگ بر گرفت و نواخت

باده انداز کور سرود انداخت

این توصیفی تام و تمام از شفاهی سرایی است.

باری، برگردیم به پراب و ریخت شناسی **قصه‌های پریان** او. یکی از مشکلات ما در بحث از ادبیات داستانی، به ویژه در کار ترجمه کمبود واژه‌ها و اصطلاحاتی است که ما در برابر صدها واژه و اصطلاح فرنگی داریم. بسیاری از این اصطلاحات وقتی پای ژانرهای شفاهی به میان می‌آید چه در زبان فارسی و چه در زبانهای دیگر برای بیان مقصود اغلب وافی به مقصود نیستند. ویلیام بسکام، فولکلورشناس و مردم‌شناس معروف آمریکایی در مقاله‌ای که درباره ادبیات داستانی شفاهی عامیانه نوشته، لازم دیده است که ابتدا اصطلاح روایت عامیانه (folk narrative) را به کار ببرد تا بتواند در زیر آن انواع روایات داستانی عامیانه را تعریف و دسته‌بندی کند. آنگاه در زیر این عنوان کلی، روایات داستانی شفاهی را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. **قصه‌های عامیانه**، داستانهای روایی منثوری هستند که غیرواقعی (افسانه‌ای = fictional) تلقی می‌شوند. این داستانها نه تاریخی هستند نه جنبه دینی دارند، و ممکن است که هرگز اتفاق نیفتاده باشند، و کسی آنها را به جند نمی‌گیرد. آنها را برای سرگرمی نقل می‌کنند، ولی ممکن است نقشهای مهم دیگری داشته باشند،



می‌کنند. لرد می‌نویسد: «سرود حماسی شفاهی یا شعر روایی شفاهی به شیوه‌ای تصنیف می‌شود که طی نسلها به وسیله سرایندگان که نوشتن نمی‌دانند پروارنده شده است و آن شامل ساختن مصراعها و نیم مصراعها به وسیله فرمولها یا عبارات فرمولائی و ساختن خود سرود با استفاده از مضمونها است. این آن مفهوم فنی است که من از واژه شفاهی (oral) و «حماسه شفاهی» در نظر دارم.

منظور من از «فرمولا» نیز گروهی از واژه‌هاست که به طور منظم تحت شرایط وزنی مشابه برای بیان یک اندیشه اساسی به کار برده می‌شود. این تعریف از میلمن پاری است. «مراد من از عبارت یا بیان فرمولایی نیز مصراع یا نیم مصراع است که بر الگوی فرمولا ساخته می‌شود. از مضمون یا «تم» نیز رویدادهای مکرر و بندهای توصیفی در سرودهای پهلوانی را منظور می‌دارم.» براساس تحقیق میلمن پاری و رابرت لرد و دیگران، اکنون محققان با پیاده کردن شیوه تحلیل آنها بر بسیاری از سرودها و

مانند قصه های اخلاقی، قصه عامیانه می تواند در هر زمانی و در هر مکانی رخ دهد. از این رو و در واقع بی زمان و بی مکان اند، و در اصل مؤلف و پدیدآورنده مشخصی ندارند. قهرمانان قصه های عامیانه معمولاً آدمیان و جانوران اند، اما گاهی غولها، پریان، دیوان و خدایان نیز در آنها ظاهر می شوند. قصه های عامیانه خود به انواع و اقسام مختلف و زیررده های زیادی تقسیم می شوند.

۲. اسطوره، داستان روایی منثوری است که در جامعه ای که گفته می شود شرح و توصیف حقیقی آنچه که در گذشته دوری اتفاق افتاده است، دانسته می شود، پذیرش و قبول آن از روی ایمان است؛ آنها را تعلیم می دهند تا پذیرفته آیند. به عنوان سند و شاهد برای اثبات چیزی و یا در برابر بی اعتقادی اقامه می شوند. اسطوره ها متضمن عقاید دینی نیز هستند و معمولاً مقدس تلقی می گردند و به شعائر دینی بستگی دارند. شخصیت های اصلی آنها معمولاً آدمیان نیستند، اما صفات و سجایای انسانی دارند. حیوانات، خدایان و قهرمانان فرهنگی بازیگران آنها هستند. زمینه عمل آنها در یک جهان قبلی، هنگامی که زمین نظیر آنچه اکنون است نبود، و یا در جهان دیگر، در آسمان یا دنیای زیر زمین قرار دارد. اسطوره ها شرح پیدایش جهان، انسان، مرگ، خصوصیات پرندگان، جانوران، رخساره های جغرافیایی و پدیده های طبیعی هستند و ممکن است کارهای خدایان را بازگو کنند، یا روابط عشقی آنها را فاش سازند، یا روابط خانوادگی، دوستیها و دشمنیهایشان، پیروزیها و شکستهایشان را، نیز ممکن است جزئیات مراسم جشنها، شعائر و آیینها و آداب دینی را توضیح دهند و اینکه چرا بعضی چیزها حرمت دارند یا «تابو» هستند، اما برخی از این امور منحصر به اسطوره نیست.

۳. افسانه (legend)، افسانه ها داستانهای روایی منثوری هستند که مانند اسطوره ها گویندگان و شنوندگان، آنها را واقعی تلقی می کنند، اما زمان وقوع آنها در گذشته ای قرار دارد که چندان دور نیست، زمانی که دنیا با دنیای امروز چندان تفاوتی نداشته است. افسانه ها بیشتر گیتایی یا دنیوی هستند یا ناسوتی هستند نه لاهوتی، و قهرمانان اصلی آنها آدمیان اند. افسانه ها شرح مهاجرتها، جنگها و پیروزیها، کار کاییه های پهلوانان گذشته، امیران و شاهان و جانشینی سلسله ها هستند. از این رو، آنها همتای تاریخ سنتی شفاهی به شمار می روند، اما افسانه ها داستانهای گنجهای مدفون، غولها، پریان و قدیسان را هم شامل می شوند.

چنانکه ملاحظه می کنید با همه دقتی که در تفصیل این سه دسته از داستانهای روایی به کار رفته مرز افتراق آنها بسیار لغزان است و تداخل یکی در دیگری امکان پذیر است. به همین دلیل در

فهرست قصه های عامیانه آنتی آرن (آرنه) می توان همه این انواع را مشاهده کرد. از این رو پرآب بر آن شد که با تجزیه و تحلیل خود قصه، از روی ساختار درونی آن، امکان جداسازی دسته ای را از دسته دیگر فراهم آورد، و برای این کار صد قصه را که مادر ترجمه فارسی کتابش قصه های پریان نامیدیم برگزید و به تجزیه و تحلیل آنها پرداخت. وی کوچک ترین واحد تجزیه و تحلیل خود را که از راه تجربی تحلیل خود قصه ها به دست آورده بود «خویشکاری» نامید و آن را به عمل و کاری یک شخصیت داستانی از نقطه نظر اهمیتش در پیشبرد قصه تعریف کرد و دریافت در قصه های پریان مورد بررسی او بیش از ۳۱ خویشکاری نمی تواند وجود داشته باشد و اینها به ترتیب در پی یکدیگر می آیند، و چنانکه یاد کردیم این را نیز کشف کرد که قهرمانانی که این خویشکاریها از آنها سر می زند هفت تن بیش نیستند.

باری، همان گونه که گفتیم کتاب پرآب، پس از ترجمه اش به زبانهای اروپایی شهرتی عالمگیر یافت و در تحقیقات فولکلورشناسی و ادبی موجد حرکتی عظیم شد. کلود لوی - استراوس مردم شناس و اسطوره شناس ساخت گرای فرانسوی که تحقیقات او درباره الگوی ساختاری مبتنی بر تقابلهای دوگانی با مقاله او درباره «بررسی ساختاری اسطوره» که در آن با تجزیه و تحلیل جنجال برانگیزی از داستان اودیپوس (۱۹۵۵) شهرت فراوان یافت، زبان به تمجید و تحسین کتاب پرآب گشود و در عین حال انتقادهایی نیز بر نظریه او گرفت و پرآب نیز به ایرادهای او پاسخ گفت.

ترجمه متن این هر دو مقاله در کتاب **ریشه های تاریخی قصه های پریان** آمده است و کسانی که مایل باشند می توانند به آنجا مراجعه کنند. مقاله لوی - استراوس بر شهرت کتاب پرآب افزود، و دیگران را نیز به شرح و تفسیر نظریه او و بسط و جرح و تعدیل روش او برانگیخت. ولی متأسفانه در خود روسیه کتاب با بی اعتنایی رو به رو شد و سپس، بعد از آنکه کتاب دیگر پرآب به نام **ریشه های تاریخی قصه های پریان** در سال ۱۹۴۶ چاپ شد، به علت تغییر اوضاع سیاسی روسیه آوار این تغییر بر سر دو کتاب پرآب فروریخت. نخست جنگ شدیدی بر سر فرمالیسم (صورتگرایی) در گرفت و گرایش بدان مکتب، نوعی روگردانی و انحراف از واقع گرایی سوسیالیزم قلمداد گشت، و چیزی تقریباً مترادف «نوگرایی بورژوازی» شناخته شد. در چنین اوضاع و احوالی واضح است که بر سر **ریخت شناسی قصه های پریان** پرآب که هدف اصلی آن بررسی ساخت این قصه ها بود چه می آمد.



او قصه‌های پریان مشخصات تاریخی و طبقاتی خویش را از دست داده‌اند...»

پراب نخستین کسی بود که می‌بایست به دفاع از خویش بپردازد. پاسخ پراب درست همان‌گونه است که در این‌گونه استنطاقها و تصفیه‌ها انتظار می‌رود. این است آنچه پراب در پاسخ اتهاماتی که به او زده شده بود، بیان کرد:

«... دانش ما - و مراد پراب عمدتاً، فولکلورشناسی است - پایه پای ساختمان سوسیالیستی جامعه ما ترقی نکرده است. من با کمال تأسف اذعان می‌دارم که نمی‌توانم راه ترقی را هموار سازم. ما عقب مانده‌ایم، زیرا، غیر از موانع دیگر، ریشه‌های دانش قدیم را برنکنده‌ایم. سنت، امری دیرپاست و ما را به واپس می‌کشاند. ما اغلب به آثار دموکراتهای بزرگ انقلابی... اتکاء نمی‌ورزیم بلکه به محققان بورژوا اتکاء می‌کنیم.

من هنگامی که داشتم واپسین کتابم را، یعنی ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان را می‌نوشتم، خوشحال بودم که دارم یک اثر اصیل مارکسیستی می‌آفرینم. زیرا نموده‌های روحی و معنوی را با ارجاع به بنیادهای اجتماعی و اقتصادی تبیین می‌کردم، اما چون کتاب به پایان آمد نومیدی و اندوه دامنم را گرفت، زیرا دریافتم کتاب مهم‌ترین عنصر یعنی مردم را کم دارد. بلی مسئله توده‌ها و مسلک و مرام آنها و مبارزاتشان چنانکه بایسته است در کتاب مطرح نشده است... به همین دلیل من در برابر اتهاماتی که منتقدانم به من زده‌اند به راستی دفاعی ندارم که بکنم. همه ایرادات و اتهامات رفیق دمنتیف وارد و منصفانه است.»

شورای دانشگاه از پاسخهایی که دانشمندان نامد، از جمله پراب دارند خرسند گشت.

در غرب نه تحسین‌کنندگان پراب و نه منتقدان او از این رویدادها آگاهی نداشتند. او تبعید نشد، حتی کارش را از دست

سوکرلف در کتاب خود درباره فولکلور روسی فقط چهار بار از پراب یاد کرد و چند کلمه‌ای درباره اشتباهات فرمالیستی او نوشت، اما افزود که اینک وی به صراط مستقیم بازگشته است. همین که جنگ جهانی دوم به پایان رسید موج دیگری از «بگیر و بیند» برخاست و این بار جنگ علیه «جهان‌گرایی بی‌ریشه» بود. این بار شعار «اولویت روسی» بود، و دشمن دانشمندان و محققان و همه کسانی بودند که انگل وار ته بشقاب غرب را می‌لیسیدند. اشاره به نویسندگان غربی و ذکر اینکه مثلاً ممکن است پوشکین از لرد بایرون تأثیر پذیرفته باشد، کافی بود که داغ بیگانه‌پرستی بر جبین پژوهشگر بزند. در اینجا نیز از بخت بد کتاب ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان پراب «نمونه» اعلائی «چاپلوسی و ریزخواری از خوان غرب» تلقی شد. در سال ۱۹۴۸ مؤسسه مردم‌شناسی فرهنگستان علوم شوروی سوسیالیستی، برای زدن داغ بطلان بر این کتابهای «نامیهین پرستانه» یک گروه‌آبی همگانی تشکیل داد و به دنبال آن الکساندر وسلوفسکی، محقق نامدار روس را که سالها بود از مرگ او می‌گذشت، به عنوان یک «بورژوا لیبرال» محکوم کرد. در نتیجه این محکومیت عده‌ای از شاگردان و پیروان او نیز از جمله پراب به زیر کشیده شدند. در ماه آوریل همان سال گردهمایی دیگر، این بار در دانشگاه لنینگراد ترتیب داده شد، و ا.گ. دمنتیف که خطابه افتتاحیه گردهمایی را می‌خواند درباره پراب چنین اظهار نظر کرد:

«پراب بدون نقد و بررسی، نظریات خویش را بر پایه آثار فولکلورشناسان و مردم‌شناسان خارجی پرداخته و قصه‌های پریان را که برای ما خیلی عزیز است از همه ویژگیهای هنری، آرمانی، و ملی آنها بی‌راسته است، چنانکه این قصه نه تنها مانند قصه‌های اروپایی بلکه مانند قصه‌های استرالیایی و پلویونیایی و غیره گشته است. استاد پراب خون از تن قصه‌های روسی کشیده و آنها را از روحشان جدا ساخته است، بگذریم از اینکه در زیر قلم



نداد، اما چون دیگر نمی توانست درایت و بینش ساختگرایانه خود را در تحقیقاتش به کار گیرد و از منابع خارجی استفاده کند، سومین اثر بزرگ خود را درباره شعر حماسی روسی نوشت. این تحقیق نتیجه ده سال کار سخت و دشوار بود. در تمام صفحات این کتاب قطور حتی نام یک اثر غربی به چشم نمی خورد، و سخنی از ریخت شناسی و ساختار به میان نمی آید. اما متأسفانه این کتاب نیز وقتی منتشر شد که آتش میهن پرستی در روسیه خاموش شده بود، این بار، منتقدان از او خرده گرفتند که چرا از منابع خارجی استفاده نکرده است.

باری، این بود خلاصه شمه‌ای درباره دو کتاب **ریخت شناسی قصه‌های پریان** و **ذیل آن** به نام **ریشه‌های تاریخی قصه‌های پریان**، و محقق که آنها را نوشت و گرفتاریهایی که برایش پیش آمد و شهرتی که سرانجام نصیبش شد؛ و نیز کتاب **مستطاب رشد ادبیات و سرنوشت آن**، با چشم اندازی به شفاهی سرایی.

\*\*\*



هوشنگ رهنما

■ **هوشنگ رهنما**: به نام خدا و با درود به حضاران گرامی، خوشحالم از اینکه بار دیگر این فرصت مغتنم به همت آقای محمدخانی دست داده است که در این سلسله نشستها در محضر دکتر فریدون بدره‌ای باشیم و با مروری در کارنامه علمی اش از او قدردانی کنیم. دکتر بدره‌ای از چهره‌های ممتاز فرهنگ ادبی ماست، و امتیازهای او چندگونه یا چندگانه است؛ اما امروز توجه ما به جایگاه او در تاریخ ترجمه معاصر معطوف خواهد بود. ترجمه در مفهومی که امروزه از آن می شناسیم، در جامعه ماعملأ تاریخی شصت و چند ساله دارد، یعنی از سالهای ۲۰ سده حاضر آغاز می شود (مترجمان پیش از آن یعنی -میرزا حبیب اصفهانی، محمد طاهر میرزا و برخی دیگر- پیشکسوتان این حرفه اند).

دکتر بدره‌ای از سالهای ۱۳۳۰ تاکنون و با آرزوی سالیان دراز زندگی پربار برای ایشان، در نزدیک به ۸۰ درصد این دوره، حضوری چشمگیر داشته است، امتیاز دیگر دکتر بدره‌ای در این

قلمرو تداوم اوست. مجموعه بیش از پنجاه جلد ترجمه و تألیف در ۴۹ سال گذشته نشان می دهد که سالی بیش از یک کتاب به کتابخانه‌های ما افزوده است.

آشنایی من با دکتر بدره‌ای به اصطلاح مؤلف نمودن که گفته است بدان ایدک اله تعالی فی الذارین که لغت عرب بر سه قسم است، اسم است و فعل است و حرف، بر همان قیاس بر سه قسم است و در سه مرحله پیش آمده است. نخست آشنایی با نام و آثار اولیه اوست، یعنی ترجمه‌هایی از بالزاک، تورگنیف، پرل اس. پاک و دیگران، در دورانی که نوجوان بودم و تشنه خواندن. زبان ترجمه دکتر بدره‌ای از همان آغاز به دلایلی کاملاً بدیهی و بی تردید روان، خوشخوان و دلنشین بود. تحصیل در دوره لیسانس ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات در سالهای ۲۰ و ۳۰ بسیار پربارتر از تحصیلات فوق دکترای امروز بود. دکتر بدره‌ای در این دوره با زبان مقصد آشنایی علمی و ریشه دار یافته بود و فرضش مانند بسیاری دیگر بر این نبود که هر ایرانی فارسی زبان که بدان زبان سخن می گوید در عمل و بلاشک بر آن مسلط است. این همان اشتباهی است که موسیوراعدان هم در نمایشنامه مولیر بدان اعتراف می کند که نمی دانسته در تمام عمر به نثر سخن می گفته است. زبان گفتار روزمره و زبان نثر نوشتاری دو مقوله جداگانه از parole سوسوری اند. اینکه ما این روزها برخی از ترجمه‌ها و تألیفها را نه می فهمیم و نه بر می تابیم حاصل خلط مبحث در این دو مقوله اند. دکتر بدره‌ای از همان آغاز پایه را استوار کرده بود. زبان مبدأ را هم خوب آموخته بود. زمانی که زبان خود را خوب می آموزیم و در آن به حدی دروایش زبانی دست می یابیم، در مورد زبانهای دیگر به کمتر از آن نمی توانیم بسنده باشیم. دکتر بدره‌ای پس از پایان دوره لیسانس در سهای دوره دکترای ادبیات را هم گذراند و از استادان پر مایه بهره گرفت، اما بعد، آن دوره را رها کرد و در پی تدریس راهی شهرستان شد. ترجمه‌های اولیه او فرآورده این برهه از زندگی حرفه‌ای اوست. مرحله دوم آشنایی من با دکتر بدره‌ای در سال ۱۳۴۴ پیش آمد که او از سالهای تدریس در گرگان و همدان بازگشته بود. گروه زبان شناسی و زبانهای باستانی به همت شادروان دکتر محمد مقدم همان سال در دانشکده ادبیات تأسیس شده بود. در انگیزه‌های جنبی تأسیس این رشته خاطره‌هایی دارم که در فرصتهای دیگر بازگو خواهم کرد. به هر حال، من هم پس از پایان دوره لیسانس در بنیاد فرهنگ ایران و در خدمت شادروان دکتر خانلری مشغول به کار شده بودم. در سهای گروه در مهرماه ۱۳۴۴ آغاز شد. دکتر بدره‌ای از اولین دانشجویان آن گروه بود که تنها در سطح فوق لیسانس و دکترای مدرک می داد و این روال همچنان ادامه دارد. من در نیمسال دوم یعنی بهمن ماه به توصیه دکتر خانلری و تشویق دوستان همکارم دکتر هرمز میلانیان و شادروان دکتر مهرداد بهار وارد این رشته شدم و برای نخستین بار با دکتر بدره‌ای از نزدیک آشنا شدم. محیط و فضای دانشگاهی گروه زبان شناسی در آن سالها بیشتر به جمع دوستانه شباهت داشت. دکتر مقدم در حق همه پدری می کرد و ما را در هر فرصتی گرد می آورد. شبهای جمعه در منزل یکی از اعضای گروه مهمان بودیم و بحث و گفت و گوی علمی دانشکده همچنان ادامه می یافت. در این حلقه‌های دوستانه بود که دکتر بدره‌ای را بیشتر

شناختن ارادات غایبانه ام به ارادت حضوری بدل شد.

تا این تاریخ دکتر بدره‌ای امتیاز دیگری هم بر امتیازهای حرفه‌ای خود افزوده بود. در کنار ترجمه نزدیک به پنج کتاب مترفقه، کتاب **فرقه اسماعیلیه** نوشته مارشال هاجسن را ترجمه کرده بود. ترجمه این اثر کار آسانی نبود و دکتر بدره‌ای ماهها صرف مطالعه و بررسی تاریخ اسماعیلیه کرد و پیش از اینکه قلم بردارد و نخستین جمله کتاب را به فارسی برگرداند، بیش از سی کتاب مرجع و منبع را خوانده بود. ترجمه این کتاب اعتبار دکتر بدره‌ای را به عنوان یک مترجم تمام عیار تثبیت کرد و به علاوه زمینه‌ای شد که از آن پس ترجمه آثار مربوط به اسماعیلیه در حیطه تخصص او قرار گیرد و در آن نام آور شود. **لعل بدخشان** جدیدترین کتابی است که او سال پیش در این سلسله انتشار داد و در یکی از همین نشستها نقد و معرفی شد. دکتر بدره‌ای مجموعاً نه کتاب در این موضوع ترجمه کرده است.

دکتر بدره‌ای دوره‌های فوق لیسانس و دکترارادر چهار سال گذراند و در سال ۱۳۵۰ دکترای زبان شناسی خود را دریافت کرد. در این مدت، ترجمه می کرد، در مقام معاونت کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران با آقای ایرج افشار همکاری داشت، و در کنار آن همه مشغله علمی و اداری فوق لیسانس کتابداری خود را نیز دریافت کرد. دانش زبان شناختی فرصتی فراهم ساخت که او نسبت به روی دیگر مسئله زبان نیز به آشنایی عمیق و ریشه دار دست یابد. بدره‌ای که وجه parole زبان را از رهگذر آموزش و کار بست زبان و ادب فارسی و انگلیسی فرا گرفته بود، اینک بر وجه langue آن به تعبیر سوسور نیز تسلط یافته بود. به علاوه آموزش دوره کتابداری او، کتاب را که از فرآورده‌های ترجمه و تألیف خود او نیز بود، به صورت شیء یا ابژه قابل بررسی، ارزشگذاری، طبقه بندی و جز آن نمایان ساخته بود و این نیز بر گنجینه دانش او افزوده بود. بدره‌ای در همین سالها به جنبه دیگری از ترجمه یعنی ویرایش ترجمه مترجمان نیز می پرداخت. بدره‌ای از ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۰ شصت کتاب ترجمه کرده بود و مجموع آثار او تا آن تاریخ به حدود بیست کتاب بالغ می شد. یکی از این کتابها «آیین شهریار در شرق» بود که چاپ دوم آن اخیراً منتشر شده است. با اجازه ایشان می خواهم واقعه‌ای را در ارتباط با این اثر، برای شما بازگو کنم. متن انگلیسی کتاب تحت عنوان **The king is dead** نوشته سمیوئل کندی ادی در اواخر سالهای پنجاه در آمریکا منتشر شده بود. ترجمه کتاب از سوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب که سازمانی وابسته به بنیاد پهلوی بود به دکتر بدره‌ای پیشنهاد می شود و کار ترجمه آن که موضوعش شیوه مقاومت فرهنگهای خاورمیانه در برابر تهاجم فرهنگی یونانی است و با روایت جهان گشایی اسکندر و اشاعه هلنیسم در آسیا آغاز می شود حدود یک سال به درازا می کشد. دکتر بدره‌ای در ترجمه کتاب اصل وفاداری به متن مبدأ را رعایت کرده و عنوان را به «شاه مرده است» ترجمه کرده و هر بار اسکندر را بزرگ یا کبیر نامیده بود. از اینجا برای چند لحظه رشته سخن را به دست خودشان می سپارم تا دنباله واقعه را روایت کنند.

■ **فریدون بدره‌ای:** کتاب سمیوئل ادی کندی که در سال ۱۳۴۷ با نام **آیین شهریار در شرق** به چاپ رسید، در زبان اصلی،

یعنی انگلیسی، عنوانی دیگر داشت و آن عنوان **The king is dead** بود که ترجمه اش می شد «شاه مرده است».

مسلم بود که در آن روزگار کتابی با این عنوان نمی توانست منتشر شود. مؤسسه فرانکلین ناشری که کتاب برای چاپ به او واگذار شده بود، پس از رایزنیها و مشورتها به این نتیجه رسیدند که نام کتاب را **آیین شهریار در شرق** بگذارند. نظر خود من آن بود که عنوان فرعی متن انگلیسی را که ایستادگی مشرق زمین در برابر یونانی مآبی یا هلنی مآبی بود عنوان کتاب قرار دهیم که هم رسا و هم گویای نیت و غرض نویسنده بود. خود مؤلف کتاب در مقدمه آن آورده است که «غرض من از این بررسی آن است که شواهد و مدارکی درباره مقاومت شرقیان در برابر جهانگیری و حکومت یونانیان بیابم، علل آن و طرق توجیه و جانبداری از آن را کشف کنم، صورتهایی را که بدان متجلی گشته است نشان دهم و نتایج دور و نزدیک آن را باز نمایم».

مقاومت شرقیان در برابر هلنیگری تقریباً در همه جادریاس دین، خاصه از نقطه نظر فلسفه لاهوتی شرقی درباره پادشاهی بروز کرد. البته باتوجه به همین گفتار عنوان **آیین شهریار در شرق** هم غلط نیست، ولی غرض را روشن بیان نمی کند. در ضمن باید بگویم که عنوان اصلی یعنی **شاه مرده است** هم تنها با در نظر داشتن فلسفه شهریار در شرق که همه نظم و نسق جهان مادی و معنوی را وابسته به وجود شاهی که مؤید از جانب خداوند باشد می دانست، توجیه پذیر بود و معنی داشت، زیرا هنوز هم در میان بسیاری از طوایف و مردم متداول است که در دوران هرج و مرج و آشوب زدگی می گویند مگر شاه مرده است، یا «دوران شاه مرگی» است.

باری، نویسنده مقاومت و ایستادگی مشرق زمین را در برابر سلطه سیاسی و تهاجم فرهنگی یونانی در میان ایرانیان، ملل آسیای غربی، مردم آناتولی، قوم یهود و مصریان بررسی کرده، و به ویژه در بحثی مستوفی نشان داده است که این تبلیغات و ادبیات تبلیغی ایرانیان بر ضد یونانیان بود که تمام مشرق زمین را بر ضد آنها شورانید.

خب، کتابی با این موضوع مشخص و عالی نمی دانم چگونه به نظر «جوانمردی» اسکندرنامه فرنگی آمده بود و نامه‌ای به ناشر نوشته بود که پول دولت را صرف چاپ این گونه کتابها می کنید، کتابی که اسکندر ملعون را اسکندر بزرگ و اسکندر کبیر خوانده است. و این سخنی یاوه است، زیرا نویسنده به حق، جانب انصاف را نگه داشته و در قسمتی از کتاب که مربوط به ایران است، هر جاسخن از اسکندر به میان آمده اگر از قول ایرانیان است همه جاوی را اسکندر گجستگ، و یونانیان را «دیوان ژولیده موی از تخمه خشم» خوانده است، و البته آنجا که از قول یونانیان و نویسندگان غربی است، اسکندر بزرگ خوانده است.

به هر حال این نامه غوغایی برانگیخت و همه سراسیمه شدند که جواب رئیس هیأت امناء را که بدهد. سرانجام به خود من متوسل شدند که تو کتاب را ترجمه کرده‌ای و از جزئیات مطالب آن خبرداری، تو پاسخ بده. بنده نیز همان مطالبی را که در بالا آمد، ارائه کردم و قضیه خاتمه یافت. اما کتاب به روال عادی انتشار نیافت و در انبار مؤسسه باقی ماند، تا سرانجام در دوره انقلاب به تاراج رفت و در گوشه و کنار خیابان به ثمن بخش به فروش

رسید. مرحوم دکتر مهرداد بهار که کتاب را در این ایام ملاحظه کرده بود، در حاشیه یکی از مقالاتش از آن یاد کرد و زبان به تعریف آن گشود، و این امر تا حدی برای کتاب اعاده حیثیت کرد. اکنون خوشحالم که بعد از ۳۶ سال، کتاب در سال پیش انتشار یافته است و انتشار آن را در این زمان که همه جاسخن از تهاجم فرهنگی برخوردار تمدنهاست باید به فال نیک گرفت. ای کاش ناشر این اندازه برای مترجم کتاب اهمیت قائل بود که از وی می خواست تا در آن تجدیدنظری کند تا «بیامبر» پیام بر نشود.

■ **هوشنگ رهنما:** مرحله سوم آشنایی من با دکتر بدره ای از سال ۱۳۵۰ آغاز می شود. در اوایل اسفند ۱۳۴۹ که من در مؤسسه تحقیقات و برنامه ریزی وزارت علوم بدم تلفنی از ایشان دریافت کردم که مرا به دیداری در تشکیلات تازه تأسیس فرهنگستان زبان ایران دعوت می کرد. چند روز بعد به دیدارش رفتم و دریافتیم که رسماً در مقام ریاست پژوهشگاه واژه سازی یا به اصطلاح امروزی واژه گزینی و ریاست کتابخانه فرهنگستان، ولی عملاً در مقام معاونت فرهنگستان به سازمان دهی آن پرداخته است. شادروان دکتر صادق کیا رئیس فرهنگستان و معاون هنری وزارت فرهنگ و هنر با همه فضل و کمالاتش دارای خصلتهای خود پسندانه غریبی بود. رسماً از داشتن معاون سرباز می زد، گرچه در عمل همه مسئولیتهای معاونت را بر دوش دکتر بدره ای نهاده بود. به هر تقدیر، دکتر بدره ای در آن دیدار از من دعوت کرد که به گروه همکارانش بپیوندم و من بی درنگ پذیرفتم و از فروردین ۱۳۵۰ تا پایان شهریور ۵۲ که برای ادامه تحصیل به آمریکا رفتم از فرصت مغتنم همکاری نزدیک با ایشان برخوردار بودم. در این مدت دوستی مایبندی نزدیک تر یافته بود و من به راستی از این مرحله دوستی و همکاری توشه ها بر گرفته و چیزها آموخته ام. خاطرات ما از دوران فرهنگستان دوم سرشار از شنیدنیهاست.

دکتر بدره ای در چند سالی که در فرهنگستان زبان بود کمتر به ترجمه می پرداخت و بیشتر به تألیف آثاری در روش شناسی واژه سازی و واژه گزینی، پژوهش در شیوه های علمی آماده سازی واژه نامه های بسامندی و بر روی هم بررسیهای زبان شناختی مشغول بود. محصول این دوره از زندگی علمی او هفت کتاب پژوهشی است، که از آن میان می توان از **واژه نامه های بسامندی رستم و سهراب، داستان فرود، واژگان نوشتاری کودکان دبستانی ایران** که پایان نامه دکتری او نیز بود، نام برد.

دکتر بدره ای در سال ۱۳۵۶ به مدت دو سال در مقام ریزن فرهنگی ایران به پاکستان رفت و پس از انقلاب، زمانی که از آن مأموریت بازگشت مدتی مدیرکل کتابخانه ملی بود و پس از بازنشستگی در ۱۳۶۰ چند سالی در تهران به سربرد و در ۱۳۶۳ به

خانواده خود در ایالت تگزاس آمریکا پیوست و در آنجا چندی به تدریس و سپس تنها به ترجمه و تحقیق پرداخت. این دوره از زندگی دکتر بدره ای را یکی از پربارترین دوره های حرفه ای او می توان خواند. آثاری که در این دوره ترجمه کرده است انصافاً آثاری ماندگارند: جلد اول از دوره پژوهشهای جادویکها درباره ادبیات شفاهی جهان، دو اثر از ولادیمیر پراب، تعلیم مغان از زور و بسیاری دیگر.

در یک جمع بندی کلی از آنچه درباره کارنامه علمی دکتر بدره ای بر پایه ارتباط شخصی خودم با ایشان یاد کردم، چنین می نماید که جمله ای که در آغاز سخنم در مورد ایشان گفتم یعنی اینکه دکتر بدره ای از چهره های برجسته و ماندگار فرهنگ ادبی ماست، چندان بی پشتوانه نیست. در گفت و گویی که دو سال پیش از سوی **کتاب ماه ادبیات و فلسفه** و طبق معمول به همت آقای محمدخانی با دکتر بدره ای انجام شده بود، آقای سیدعرب در جایی به ایشان می گویند: «آقای دکتر، صرف نظر از اینکه شما ابتدا ترجمه را شروع کردید، بعد زبان شناسی آموختید، به لحاظ معنوی زبان شناسی مقدم بر کار ترجمه شماست. به گمان بنده شما زبان شناسی هستید که به ترجمه برخی از منابع می پردازید.» صرف نظر از اینکه دکتر بدره ای در پاسخ ایشان چه می گویند، به نظر من محوریت زندگی علمی / حرفه ای ایشان بر ترجمه است، اما ترجمه در سطحی که نه تنها برای خوانندگان آثارش نمونه های دلخواه آثار خوشخوان، روان و دریافتنی به همراه داشته است، بلکه الگوهای آموختنی برای نسل نوپای ترجمه را نیز ارائه داده است. همه تواناییها در دانایی دکتر بدره ای دست به دست هم داده اند تا ترجمه او را مطلوب تر کنند. دانش ادبی در هر دو زبان مبدأ و مقصد، دانش زبان شناسی، مهارتهای ویراستاری و دانش کتابداری و کتاب شناسی و دانش گسترده در حوزه موضوعاتی که با رفتار متن ترجمه او را تشکیل می دهند همه و همه در نقش عناصر و کلیتی ذهنی به او یاری می کنند تا از پس کار خود استادانه بر آید.

دکتر بدره ای هیچ متنی را بدون پژوهش لازم و کافی در مورد موضوع آن ترجمه نکرده است. پیشگفتارهایی که بر کتابهای ترجمه خود نوشته گواه صادق این مدعاست و از احاطه عالمانه او در آن زمینه خبر می دهد.

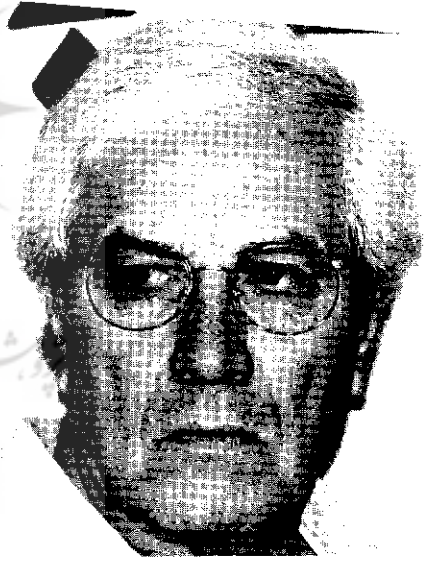
در فرهنگ سنتی اعتبار تألیف ظاهراً فراتر از اعتبار ترجمه است و این واقعیت زمانی برجسته می شود که در دانشگاهها ترجمه امتیازی عاید عضو هیأت علمی نمی کند. اما اگر بپذیریم که امروزه در این جامعه در مقطعی از تطور تاریخی قرار گرفته ایم که بی شباهت به عصر سده های اول اسلامی در شرق، و عصر سده های پس از جنگهای صلیبی در غرب نیست، باید اذعان کنیم که به همان میزان که ترجمه آثار یونانی و ایرانی در مورد نخست به غنای فرهنگ اسلامی انجامید و در مورد دوم ترجمه آثار عربی

ترجمه شده بنیاد فرهنگ غربی را که امروزه می‌شناسیم پی افکند، ترجمه به اندازه تألیف - اگر نه بیشتر - به جهش فرهنگی ایران روزیاری می‌کند و دکتر بدره‌ای در کنار دیگر مترجمان شایسته در کانون این یاری‌رسانی قرار دارد.

در پایان سخنانم در باب کارنامه علمی دکتر بدره‌ای دوست دارم چند کلمه هم درباره شخص او بیان کنم. دکتر بدره‌ای که من شناخته‌ام انسانی فرهیخته، اخلاقی، عاطفی و نیک سیرت است، در دوستی پایدار و صمیمی، در قرار و پیمان امین - و این را ناشرانش بیش از همه می‌دانند - و در نگرش به زندگی، اصولی، منضبط و جدی است. امیدوارم تا سالیان دراز بتوانیم از حضور ایشان و ترجمه‌های عالمانه‌شان بهره‌مند باشیم.

\*\*\*

■ ایرج پارسی نژاد: آنچه حضور مراد را اینجا توجیه می‌کند،



ایرج پارسی نژاد

دوستی چهل ساله با فریدون بدره‌ای است که از همکاری در مؤسسه انتشاراتی فرانکلین در سال ۱۳۴۰ شروع شد. آقای بدره‌ای در آن زمان با دکتر غلامحسین مصاحب، مؤلف دانشمند و استاد بزرگ ریاضی و یکی از چهره‌های ارجمند علمی معاصر ایران، همکاری می‌کردند.

به گمان من دکتر بدره‌ای دقت، باریک بینی و انضباط کار را در ترجمه از مرحوم غلامحسین مصاحب آموختند. معاصران ما، مخصوصاً نسل جوان شاید با دکتر مصاحب آشنایی نداشته باشند، جز دایرة المعارف فارسی او. غلامحسین مصاحب که در حدود هفتاد سال پیش، از دانشگاه کمبریج انگلستان درجه دکتری ریاضی گرفت، در بازگشت به ایران به تدریس تحلیل ریاضی و

منطق ریاضی پرداخت و بعد که براساس طرحی، قرار شد دایرة المعارف فارسی براساس دایرة المعارف کلمبیا تدوین شود، همکاری اختیاری کرد. مصاحب بسیار فرد سختگیری بود و بارها به خاطر یک نقطه یا ویرگول نابجا که در یک مدخل دایرة المعارف می‌دید، فرمهای دایرة المعارف رایاره می‌کرد. مثلاً بسیاری از دانشمندان ما، مثل مرحوم مینوی تندخو بود، اما در عین حال بسیار مهربان و تندخویی اش به خاطر انضباط علمی اش بود و وقتی آن شلختگی و بی انضباطی را می‌دید، طبیعتاً بر می‌آشفته. به هر حال کسانی که با دکتر مصاحب همکاری کردند، راه و رسم انضباط علمی را از او یاد گرفتند که یکی از آنها فریدون بدره‌ای است. باری ما در آن سال شنیدیم که دکتر محمد مقدم گروهی در دانشکده ادبیات با نام گروه زبان‌شناسی همگانی و زبانهای باستانی، بنیاد گذاشته است. یادم می‌آید آن روز به اتفاق استاد اسماعیل سعادت که از ویراستاران دانا و کاردان آن روز در مؤسسه فرانکلین بودند و دکتر بدره‌ای، هر سه برای امتحان و مصاحبه نزد دکتر مقدم رفتیم. البته دکتر مقدم شاگردانش را با امتحانی بسیار مجمل انتخاب می‌کرد و بیشتر بر اشخاص تکیه می‌کرد. به هر حال آن سال، گروهی که تشکیل شده به همراه چند جوانی که از انگلیس آمده بودند مثل دکتر باطنی و دکتر هرمز میلانیان که تنها کسی بود که دکترایش را از فرانسه گرفته بود. گروه زبان‌شناسی تشکیل شد. در میان ما دکتر بدره‌ای چهره شاخصی بود. آشنایی با زبان انگلیسی از دوران جوانی به نظر می‌آید یکی از رازهای تشخیص فریدون بدره‌ای است. از همان زمان که زبان انگلیسی را آموخت، با کتابهای تاریخی آشنا شد. کتابهای تاریخی ای که ایران شناسان و شرق شناسان می‌نویسند با آنچه که بسیاری از مؤلفان تاریخ مای نویسند و انشاء و قصه و افسانه رابه هم می‌بافند، فرق می‌کند، کار آنها از متد علمی، تحلیل تاریخی و انتقادی برخوردار است. به همین دلیل دکتر بدره‌ای با آشنایی ای که با آن روش یافت به ترجمه روی می‌آورد و آثاری که می‌آفریند از جمله در قلمرو اسماعیلیه او را امروز یکی از دانشمندان نام آور در سطح جهانی در قلمرو پژوهش اسماعیلیه ساخته است.

در زمینه ترجمه همان طور که دکتر رهنما اشاره کردند، دکتر بدره‌ای تا کتابی را مطالعه نکند و پیش زمینه‌ها، مراجع و مآخذش را یک به یک بررسی نکند، دست به ترجمه نمی‌زند و این فرق دارد با محصول کار بعضی از مترجمان ما که ترجمه را سفارشی انتخاب می‌کنند و به صورت خودکار از صفحه اول بدون اینکه قبلاً کتاب را مطالعه کرده باشند، دست به ترجمه می‌زنند. کارهای بدره‌ای انتخاب و سلیقه خودش است و دست به ترجمه آثاری که در آنها اشراف و آگاهی ندارد، نمی‌زند. این است که ما می‌بینیم که محصول کارش ترجمه نیست و نوعی پژوهش و تألیف است.